



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ دی ۱۳۹۶

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...

مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۳۹

موضوع جزئی: فروع - فرع سوم - بحث سوم: فی من تتعلق الصدقة به

جلسه: ۳۴

سال هشتم (سال پنجم خمس)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در متن تحریر بعد از بیان اشتراط ثبوت خمس در مال حلال مخلوط به حرام به دو شرط جهل به مالک و جهل به مقدار، فروعی مطرح شد. این فروع عمدتاً ناظر به فقدان این دو شرط یا یکی از این دو شرط است. در فرع سوم از این فروع، عرض شد چند مطلب مورد تعرض واقع شده است؛ مطلب اول اینکه اگر مال کسی به حرام مخلوط شد در حالی که مقدار حرام را می داند اما صاحب مال مردد بین عدد غیر محصور یا اساساً مجهول مطلق است؛ در این صورت نظر ماتن (ره) تبعاً للمشهور، این شد که باید صدقه دهد.

مطلب دوم این بود که این صدقه را باید به اذن حاکم بدهد.

مطلب سوم درباره کسی است که صدقه به او تعلق می گیرد.

امام (ره) فرمودند صدقه به کسی تعلق می گیرد که ظن به مالکیت او بالخصوص است؛ به شرط اینکه فقیر باشد. یعنی اگر مثلاً ظن به این دارد که یکی از افراد این شهر مالک این مال است، چنان چه فقیر باشد می بایست این مال را به او بدهد. تعبیر امام (ره) این است: «فلا یتک الاحتیاط بالتصدق به»؛ احتیاط واجب آن است که صدقه را به مظنون المالکیه إن کان محلاً له بپردازد. اگر هم ظن به مالکیت شخص خاصی ندارد، صدقه را به هر کسی که دلش می خواهد بپردازد.

### بحث سوم: فی من تتعلق الصدقة به

چند نکته برای این قسمت از بحث و این بخش از متن، باید مورد بررسی قرار گیرد. وجه این که صدقه در صورتی که کسی مظنون المالکیه نباشد، به هر کسی که می خواهد بدهد، روشن است. ترجیحی برای هیچ از این افراد نسبت به دیگری نیست. مهم این است که این مقدار حرام باید صدقه داده شود؛ آن هم به اذن حاکم. قهراً هر کسی که شرایط دریافت صدقه را داشته باشد [یعنی فقیر باشد] می تواند دریافت کننده این مال حرام باشد؛ لذا خصوصیتی برای شخص خاصی وجود ندارد. عرض شد که هیچ ترجیحی بین افراد نسبت به یکدیگر نیست.

اما در صورتی که نسبت به شخص خاصی ظن به مالکیت باشد، به چه دلیل امام فرمودند احتیاط واجب آن است که به این شخص بدهد؟ شاید وجه احتیاط لزومی یا فتوا به اینکه می بایست این مال به کسی داده شود که ظن به مالکیت او هست، دلیل انسداد صغیر باشد.

### دلیل انسداد صغیر

دلیل انسداد صغیر چیست؟ شما حتماً دلیل انسداد کبیر را به خاطر دارید. این‌ها از بحث‌هایی است که در رسائل معمولاً نمی‌خوانند که بحث مفصلی هم هست. دلیل انسداد مبتنی بر مقدماتی است؛ چند مقدمه که به یکدیگر ضمیمه می‌شوند، نتیجه‌اش حجیت ظنّ مطلق است.

**انسداد کبیر:** مقدمات دلیل انسداد کبیر، عبارت است از اینکه ما علم داریم خداوند تکالیفی مقرر کرده و ما را موظف به عمل به آن تکالیف کرده است. ولی نه راه علم به آن تکالیف و احکام به روی ما باز است و نه راه علمی. هم باب علم منسد است و هم باب علمی. منظور از انسداد باب علم، یعنی باب قطع و یقین. معلوم است که ما زمانی به یک حکم شرعی یقین پیدا می‌کنیم که آن را از لسان خود شارع یعنی پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) بشنویم. اما آنچه که فقها و مجتهدین با استنباط از ادله بیان می‌کنند، برای ما یقین‌آور نیست. پس باب علم بسته است.

باب علمی هم بسته است؛ یعنی برای ما یک طریق معتبر که احکام را بیان کند، وجود ندارد. نتیجه عقلی از این مقدمات، حجیت ظنّ مطلق است. یعنی اگر ظنّ به یک حکم شرعی پیدا کردیم، برای ما معتبر است.

این دلیل مورد بحث قرار گرفته و نسبت به برخی از مقدمات این دلیل اشکال کرده‌اند. مهم‌ترین اشکالی که به مقدمات دلیل انسداد وارد است، نسبت به این مقدمه یعنی انسداد باب علمی است. مقدمات دیگر، مورد قبول است؛ ما یقین داریم خداوند اوامر و نواهی دارد و ما را مکلف به عمل به این اوامر و نواهی کرده است. قبول داریم که باب علم به احکام برای ما منسد است اما اینکه باب علمی هم برای ما منسد باشد، قابل قبول نیست. خبر واحد ثقه، یک باب علمی است. یعنی علم‌آور نیست، مفید قطع و یقین نیست. اگر زراره بگوید امام صادق(ع) مثلاً این را فرمود، فرق می‌کند با اینکه خود امام صادق بگوید. اگر خود امام صادق(ع) بگوید، مفید علم و قطع و یقین است و ما یقین می‌کنیم که هذا هو حکم الله. اما اگر زراره بگوید، یقین ایجاد نمی‌کند. چون زراره ثقه است، ما به خبر ثقه به عنوان یک راه معتبر می‌توانیم اعتماد کنیم. پس باب علمی منسد نیست. اشکالی که به دلیل انسداد وارد می‌شود، همین است. لذا مسأله حجیت ظنّ مطلق، باطل می‌شود. ما قائل به حجیت ظنّ خاص هستیم؛ یعنی ظنّی که از طرق معتبر برای ما حاصل شده باشد. این دلیل انسداد کبیر است.

**انسداد صغیر:** یک انسداد صغیر هم هست که مبتنی بر برخی مقدمات است و در مانحن فیه این‌گونه تطبیق داده می‌شود. مقدماتی که در این مقام تشکیل دهنده دلیل انسداد صغیر و حجیت این ظن هستند، عبارتند از:

۱. اینکه ما یقین داریم مقدار معلومی از مال غیر، با مال ما مخلوط شده. این یقینی است و تردیدی در آن نیست. مثلاً یا نصف مال یا ثلث این مال، مال غیر است.

۲. دوم اینکه ما راهی برای شناخت و معرفت غیر نداریم. چون فرض ما این است که مالک مجهول مطلق یا مردد بین غیر محصور است و هیچ راهی برای اینکه مالک این مال را بشناسیم، در برابر ما نیست. پس باب علم و علمی به شناخت و معرفت مالک این مال منسد است. یعنی نمی‌توان یقین پیدا کرد که چه کسی مالک این مال است. برای کشف مالک و شناخت مالک، یک راه معتبر مثل شهادت عدلین یا خبر ثقه هم وجود ندارد.

۳. مسأله دیگر این است که این جا احتیاط ممکن نیست. نمی توان احتیاط کرد و به تک تک افراد این شهر معادل مقدار معلوم مال که می دانیم مال غیر است، بدهیم. چطور می شود که انسان این مقدار از مال را به صد هزار نفر بدهد تا یقین به فراغ ذمه پیدا کند؟!

راه قرعه هم در این جا مسدود است؛ چون قرعه در مورد افراد محصور ممکن است؛ اما بین افراد غیر محصور، قرعه امکان ندارد. مثلاً اسم صد هزار نفر را بنویسد و از این صد هزار نفر، یک اسم را خارج کند؛ این هم امکان ندارد. پس همه راه ها به سوی ما بسته است. از یک طرف یقین داریم که مقدار معلومی از مال، متعلق به غیر است. می دانیم این مالک قابل معرفت و شناخت نیست و راهی برای ما وجود ندارد. پس باب علم و علمی مسدود است. احتیاط و قرعه هم که می توانند دو راه برای ایصال مال به مالک واقعی باشند، این جا امکان ندارد.

۴. از یک طرف، ظن شخصی هم به مالکیت یک نفر پیدا کردیم که مثلاً او مالک این مال است و فقیر هم هست. نتیجه: این مقدمات، اعتبار این ظن شخصی است و اینکه باید به مقتضای این ظن شخصی عمل کنیم. یعنی این ظن شخصی به مالکیت فلان شخص، برای ما معتبر می شود. لذا باید این مقدار معلوم را به او بدهیم. پس وجه اعطای مال معلوم المقدار که با حلال مخلوط شده، به کسی که ظن به مالکیت او وجود دارد، این است که این جا این مقتضای دلیل انسداد صغیر است. علت اینکه به آن انسداد صغیر می گویند این است که آن در باب احکام و این در باب موضوعات است. اعتبار ظن شخصی نسبت به مالکیت یک شخص خاص، اقتضا می کند که ما این مقدار معلوم را به مظنون المالک بدهیم.

**ان قلت:** لقاتل ان يقول که سلمنا دلیل انسداد صغیر، اعتبار و حجیت ظن شخصی به مالکیت یک شخص را اقتضا کند. نتیجه دلیل انسداد صغیر این است که این مال را به مظنون المالک بدهیم؛ مقتضای این دلیل، این است که فرقی بین فقیر و غیر فقیر نباشد. نتیجه انسداد صغیر این شد که وقتی من به مالکیت فلان شخص ظن دارم، این ظن حجت است و من باید به مقتضای این ظن عمل کنم. پس چرا امام قید «إن كان محلاً به» را آورده است؟ عبارت این بود: «و الا» یعنی در صورتی که ظن به خصوص مالکیت کسی پیدا شد، «فلا یترک الاحتیاط» احتیاط نباید ترک شود؛ این همان احتیاط واجب است. احتیاط واجب چیست؟ «بالتصدق به علیه» تصدق به مظنون المالک؛ «إن كان محلاً له» بالتصدق به (این مقدار معلوم)؛ علیه (علی مظنون المالک). منتهی إن كان محلاً له؛ اگر آن مظنون المالک، محل برای تصدق باشد؛ یعنی فقیر باشد.

سؤال این است که چرا قید فقیر را اضافه کرده است؟ کجای دلیل انسداد اقتضای فقر مظنون المالک را کرده است؟ طبق این دلیل هر کسی که ظن شخصی به مالکیت او پیدا شد، باید این مال به او داده شود. آن هم ظن شخصی و نه ظن نوعی؛ یعنی ممکن است یک کسی از یک طریقی ظن به مالکیت این شخص پیدا نکند ولی نوعاً از آن طریق برای مردم و عقلاً ظن حاصل شود. این فایده ندارد؛ ظن نوعی در این جا فایده ندارد. برای خود من بیده المال باید ظن به مالکیت آن شخص حاصل شده باشد. لذا بعد از حصول ظن، چرا قید فقیر بودن مظنون المالک هم ذکر شده است؟ این از دلیل انسداد بدست نمی آید.

خلاصه سؤال و اشکال این است که مقتضای دلیل انسداد، اعطای مقدار معلوم از مال به مظنون المالک است؛ اعم از اینکه فقیر باشد یا نباشد.

**قلت:** پاسخی که به این اشکال داده می‌شود، این است که قید فقیر بودن مظنون المالکيه را از دلیل انسداد بدست نیاوردیم تا اشکال شود که دلیل انسداد اقتضای اعطای مال به مظنونی که فقیر است را ندارد. ما با دلیل انسداد کاری نداریم؛ اصل وجوب صدقه در این مقام و در این فرع، ناشی از دلیل انسداد نبوده که الان ما این دلیل را بررسی کنیم و ببینیم آیا قید فقر از آن استفاده می‌شود یا نمی‌شود. اصل حکم به لزوم تصدق از کجا استفاده شد؟ ما اصل حکم لزوم تصدق به مالی که مقدارش معلوم و متعلق به غیر است و مخلوط به حلال شده را از اخبار تصدق به مجهول المالک، آن هم با الغاء خصوصیت اثبات کردیم. در اول این فرع اقوال را بیان کردیم و گفتیم دلیل اینکه این مقدار معلوم از مال مخلوط به حلال باید صدقه داده شود، روایات تصدق به مجهول المالک است. البته مع الغاء الخصوصية. گفتیم مال متمیز معین که مورد این اخبار است، خصوصیت ندارد. چون «لا دخل للتمییز فی الحکم»؛ هر مالی که مقدار آن معلوم باشد، اگر مالک آن مجهول بود، بر طبق این اخبار باید صدقه داده شود. لذا چون اصل حکم به لزوم تصدق را از این روایات بدست آوریم، قید فقیر بودن هم خود به خود ثابت می‌شود. یعنی ما صدقه را باید به کسی دهیم که فقیر باشد.

پس در پاسخ به مستشکل می‌گوییم: ما هم قبول داریم که مقتضای دلیل انسداد این است که هر کسی ظنّ به مالکیت او پیدا شد، باید این مال به او داده شود؛ چه فقیر باشد و چه نباشد. ولی بحث این است که ما قید فقیر بودن را باید حفظ کنیم؛ ما این قید را از دلیل دیگری بدست آوردیم. وقتی دلیلی که اصل لزوم صدقه را اثبات کرده بررسی می‌کنیم، می‌بینیم آن دلیل دال بر تقیید این حکم به فقیر بودن کسی است که صدقه به او داده می‌شود.

این هم استدلال به دلیل انسداد صغیر برای اثبات لزوم اعطاء این مقدار از مال به کسی که مظنون المالکيه است؛ به شرط اینکه فقیر باشد. اینجا جای یک سؤال دیگر هم هست.

سؤال:

استاد: دلیل انسداد اقتضا می‌کند به مظنون المالکيه بدهیم؛ ولی به شرط اینکه شرایط را داشته باشد. اگر مظنون المالکيه محل برای وجوب تصدق نبود، یعنی فقیر نبود، دیگر به او نمی‌توانیم دهیم؛ چون صدقه فقط باید به فقیر داده شود.

**ان قلت:** سؤال دیگری که اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر مسأله دلیل انسداد مطرح است، چرا به دلیل انسداد در فرع قبل تمسک نکردید و آنجا مسأله مظنون المالکيه را پیش نکشیدید؟ فرع دوم مربوط به موردی بود که ما مقدار مال را می‌دانیم؛ یعنی آن مقدار حرام معلوم است که نصف مال است. ولی صاحب مال، مردد بین محصور است؛ یعنی مثلاً «احد هذه الخمسه». ایشان آنجا نفرمود که باید به مظنون المالکيه بدهید؛ اما در جایی که عدد غیر محصور است [یعنی فرع سوم] فرمود این را به مظنون المالکيه بدهید «إن کان محلاً له». سؤال این است که ما الفرق بین الفرع الثانی و الثالث؟ چه فرقی است بین آنجایی که مال حرام با مال این شخص مخلوط شده، مظنون المالکيه باشد یا نباشد؟ ولی اینجا گفتید اگر مظنون المالکيه بود و ظنّ به مالکیت او داشتید، این مال را باید به او دهید؛ به شرط کونه فقیراً.

اینجا هم علم اجمالی است منتهی غیر محصور است. گاهی شبهه و تردید ما بین افراد محصور است و گاهی بین غیر محصور. از این جهت فرقی نمی‌کند.

**قلت:** یکی از مقدمات دلیل انسداد صغیر که منتج به این شد که ظنّ شخصی به مالکیت یکی از این افراد معتبر و حجت است، این بود که امکان احتیاط و رجوع به قرعه نیست؛ یعنی هم باب علم مسدود است، هم باب علمی، بعلاوه امکان احتیاط و رجوع به قرعه هم نیست. در شبهات غیر محصوره، امکان احتیاط نیست و نیز نمی‌توان به قرعه رجوع کرد. لذا منجر به حجیت و اعتبار ظنّ شخصی می‌شود. اما در فرع دوم این چنین نیست. چون در فرع دوم اساساً این راه باز است. امکان احتیاط هست و اگر هم نباشد، امکان رجوع به قرعه وجود دارد. بالاخره یکی از این دو راه باز است. لذا یکی از مقدمات دلیل انسداد، منهدم می‌شود. پس علت اینکه در فرع دوم دلیل انسداد صغیر جریان ندارد، این است که یکی از مقدمات این دلیل مخدوش است و تمام نیست.

**فتحصل مما ذکرنا کله** که این فرمایش امام قابل قبول است و اگر کسی مظنون المالکيه بود، به شرط کونه فقیراً این مال باید به او داده شود.

### **وجه احتیاط امام(ره)**

فقط یک نکته باقی مانده که چرا به استناد دلیل انسداد، امام فتوا نداده بلکه احتیاط وجوبی کرده‌اند؟ ظاهر این است که ما باید به استناد این دلیل، فتوا دهیم. اینکه امام(ره) این‌جا فرمود «الأقوی کذلک» بلکه فرمود «لایترک الاحتیاط» شاید وجه آن این باشد که دلیل انسداد محل اشکال است و تمامیت دلیل انسداد، محل بحث و اختلاف است. لذا دلیل انسداد کنار می‌رود و نهایت این است که ما از نظر عقل باید احتیاط کنیم که بر طبق دلیل انسداد عمل کنیم. احتیاطاً این کار را انجام می‌دهیم.

فرق نمی‌کند ما این را به فقیری دهیم که ظنّ به مالکیت او وجود دارد یا به فقیری دیگر. این مقتضای احتیاط است. این احتیاط هم زاییده حکم عقل است؛ برای اینکه این مال بدست مالکش برسد. این، وجه احتیاط وجوبی است؛ چون تنها دلیلی که این‌جا می‌توان ذکر کرد، دلیل انسداد است. دلیل انسداد هم شاید تمام نباشد و بحث مبسوط آن باید در جای خودش بررسی شود.

هذا تمام الکلام فی الفرع الثالث.

«الحمد لله رب العالمین»